

## آیا علم یک دین است؟

نوشته ی ریچارد داوکینز  
ترجمه امیرغلامی

(این نوشتار برگرفته از سخنرانی ریچارد داوکینز در مراسم دریافت نشان افتخار اومانیاست سال 1996 از انجمن اومانیاست های آمریکا است.)

گردآوری: شاربین مهرآذر

[Sh.mehrazar@gmail.com](mailto:Sh.mehrazar@gmail.com)

امروزه هشدارهای آخرالزمانی درباره ی خطرات ویروس ایدز، "جنون گاوی" و خیلی امراض دیگر باب شده است، اما من فکر می کنم که می توان ایمان را هم یکی از بلایایی دانست که نه تنها با امراضی مثل آبله قابل مقایسه است، بلکه ریشه کن کردن آن بسیار دشوارتر است.

ایمان، یعنی باوری است که متکی بر تجربه نباشد، گناه نخستین تمام ادیان است. آیا با ملاحظه ی اوضاع خاورمیانه و ایرلند شمالی نمی توان گفت که ایمان یک ویروس مغزی بی نهایت خطرناک است؟ یکی از داستان هایی که در گوش بمب گذاران انتحاری مسلمان می خوانند این است که شهادت کوتاه ترین راه به بهشت است - و بمب گذار نه تنها به بهشت می رود، بلکه به بخش اعیانی بهشت نزول اجلال می کند که در آنجا 72 باکره ی مه پیکر انتظارش را می کشند. گاهی به نظرم می رسد که شاید نهایت امید ما این باشد که سرانجام به یک جور "منع تکثیر تسلیحات روحانی" دست پیدا کنیم. الاهییدانان کارآموده را به بهشت گسیل کنیم تا باکرگان نفس راحت تری بکشند.

با توجه به خطرناک بودن ایمان - و با ملاحظه ی تعهد به عقل و مشاهده در فعالیتی که عقل می خوانیمش - به نظرم کنایه ای در این هست که هر جا من سخنرانی عمومی دارم، همیشه کسی پیدا می شود که بگوید "البته علم شما هم فقط یک جور دین است، درست مثل دین ما. اصولاً علم هم در نهایت سر از ایمان در می آورد. این طور نیست؟"

خوب، باید گفت علم یک دین نیست و هرگز هم سر از دین در نمی آورد. گرچه علم بسیار از فضایل دین را دارد، اما عاری از رذایل آن است. علم برپایه ی شواهد تحقیق پذیر است. ایمان دینی نه تنها فاقد شواهد تأییدگر است، بلکه طشت آن از بام افتاده که به این بی نیازی اش به شواهد افتخار هم می کند و مسرور هم هست. اما ذهن توماس شکاک<sup>3</sup> جوابای شواهد است. شاید قدیس دانشمندان همان توماس شکاک باشد. یکی دلایل اینکه همواره چنین ایرادی به من می گیرند و علم را هم یک جور دین می دانند این است که من به حقیقت تکامل باور دارم. این باور من حتی به اعتقادی پرشور می ماند. به نظر سطحی برخی، این باور عمیق همانند نوعی ایمان است. اما شواهدی که مرا به صحت باور به تکامل سوق داده فوق العاده قوی اند، و به علاوه این شواهد در دسترس هر کسی هم که به خود زحمت خواندن

شان را بدهد هستند. هر کسی می تواند شواهدی را که من مطالعه کرده ام بخواند، و احتمالاً به همان نتایج برسد. اما اگر شما باوری داشته باشید که صرفاً بر پایه ی ایمان باشد، من نمی توانم دلایل تان را تحقیق کنم. شما می توانید پشت حصار ایمان تان بخزید، که مرا بدان راهی نیست. البته گاهی پیش می آید که بعضی از دانشمندان کارهایی می کنند که از سنخ ایمان است، و برخی در رویایی با شواهد ابطال کننده ی نظریه های محبوب شان، لجولجانه از رها کردن آن نظریه ها سر باز می زنند. اما این حقیقت تغییری در این اصل نمی دهد که، حتی هنگامی که دانشمندان در برابر شواهد خیره سری کنند، این عمل را با شرم انجام می دهند نه با فخر.

در حقیقت علم یکی از اخلاقی ترین، و درستکار ترین نظام هاست - چرا که اگر علم چنین وسواسی در تبعیت از شواهد نداشت، کاملاً فرو می پاشید. (چنان که جیمز رندی خاطر نشان کرده، درست به همین خاطر است که دانشمندان این قدر گول شیادان پدیده های فرارمال را خورده اند و به همین خاطر است که خود تردستان حرفه ای بهتر از همه کس از پس رسوا کردن دغلكاران بر می آیند. علم اصلاً دغلك کاری عمدی را پیش فرض نمی گیرد.) البته حرفه های دیگري هم هست (که لازم نیست بگویم به ویژه حقوق دانان) که در آنها متخصص دقیقاً به این خاطر مزد می گیرد که در قلب کردن شواهد یا دست کم پیچاندن شواهد به نحو مطلوب مهارت دارد.

پس علم فارغ از ردیلت اصلی دین است، یعنی بر پایه ی ایمان نیست. اما چنان که گفتم، علم برخی فضایل دین را دارد. دین می تواند فواید گوناگونی برای پیروانش داشته باشد - از جمله تبیین امور، تسلی، و اعتلای روانی. علم هم در این عرصه ها چیزهایی در چنته دارد. انسان ها شیفته ی تبیین امور اند. شاید این نکته که دین تبیین هایی در مورد جهان ارائه می دهد یکی از دلایل اصلی اقبال جهانشمول نوع انسان به دین باشد. ما برای فهم هستی راز آلود جهان به آگاهی خود رجوع می کنیم. اغلب ادیان یک کیهانشناسی و یک زیست شناسی، یک نظریه در مورد حیات، و دلایلی برای هستی ارائه می دهند. به عبارتی، خود را به سان نوعی علم عرضه می کنند، اما علمی نادرست. گول این استدلال را نخورید که می گویند علم و دین در سپهرهای جداگانه ای سیر می کنند و به پرسش های جداگانه ای می پردازند. از حیث تاریخی، ادیان همواره کوشیده اند به پرسش هایی که در حیطه ی علم می گنجد پاسخ گویند. پس امروزه نباید بگذاریم دین از میدانی که دیرزمانی در صدد فتح آن بوده پا پس بگذارد. دین ها هم کیهانشناسی دارند و هم زیست شناسی، و در هر دو مورد هم غلط.

برای علم، تسلی بخش بودن دشوار تر است. برخلاف دین، علم نمی تواند به داغدیدگان وعده ی وصال یار را در جهان دیگر بدهد. با نگرش علمی، نمی توان وعده داد که کسانی که بر زمین زشتکاری کرده اند در زندگی بعدی تاوان زشتکاری شان را تمام و کمال می پردازند. می توان استدلال کرد که اگر زندگی اخروی در کار نباشد (که به نظر من نیست)، تسلی دادن شخص با آن پیشیزی نمی ارزد. اما ضرورتاً چنین نیست، یک باور کاذب هم می تواند درست به قدر یک باور صادق آرامبخش باشد، البته به شرط اینکه باورمند هرگز نادرستی آن را درنیابد. اما اگر تسلی دادن چنین ارزان باشد، علم هم می تواند تسکین دهنده های ارزان دیگری، مثل داروهای آرامبخش، پیش بگذارد، که چه وهمی باشند و چه واقعی، در هر حال افاقه می کنند. اما در مورد حس تعالی، علم میراث خوار خویش است. همه ی ادیان بزرگ محملی برای افسون دارند، برای جذبه ی سیر در شگفتی و زیبایی خلقت. و این احساس تیره ی پشت لرزان نفس گیری که دست کمی از عبادت ندارد، که سینه را آکنده از نشئه ی شگفتی می کند، دقیقاً همان چیزی است که علم از پس ایجاد اش بر می آید. و این شگفتی آفرینی را تا فراسوی مرزهای وهم

و گمان قدیسان و صوفیان پیش می راند. این حقیقت که در تبیین های ما، و در فهم هر آنچه که تاکنون از عالم و حیات می دانیم امور فراطبیعی جایگاهی ما ندارند، افسون آفرینی علم را زایل نمی کند. اندک نگاهی با میکروسکوپ به مغز یک مورچه، یا با تلسکوپ به کهکشانی از میلیاردها جهان دوردست کافی است تا تمام مزامیر و ادعیه را نخ نما و کوتاه نظرانه نماید.

حال، چنان که گفتم، هنگامی که به من می گویند که علم یا بخشی از علم، مانند نظریه ی تکاملی، تنها دین دیگری است به سان دیگر ادیان، با تندی نظرشان را رد می کنم. اما به نظرم می رسد که این راهکار درستی نباشد. چه بسا راهکار درست تر این باشد که این اتهام را به دیده ی منت بپذیریم و خواهان آن شویم که در کلاس دینی وقتی مساوی به طرح ایده های علمی هم داده شود. و هرچه بیشتر به این تدبیر می اندیشیم، بیشتر به نظرم می رسد که تدبیری راهگشا باشد. پس ببینیم که اگر قرار بر طرح علم به عنوان یک دین باشد، از مکتب علم چه طرفی می توان بر بست. من در مورد شیوه ی تعلیم کودکان حساسیت فراوانی دارم. به روشنی نمی دانم اوضاع تربیتی در ایالات متحده چگونه است، و آنچه می گویم بیشتر در مورد بریتانیا صادق است که در آن تحصیل تعلیمات دینی برای همه ی کودکان قانوناً اجباری است.\* البته در ایالات متحده این امر خلاف قانون اساسی محسوب می شود، اما من فرض می گیرم که در اینجا هم به کودکان آموزه های ادیان خاص والدین شان تعلیم می شود.

در اینجا به نکته ای می رسم که من سوءاستفاده ی ذهنی از کودکان می خوانم. در سال 1995 روزنامه ی ایندپندنت، یکی از روزنامه های مطرح لندن، عکسی مثلاً جذاب و گیرا چاپ کرد از یک منظره ی کریسمس چاپ کرد. در این عکس تصویر سه کودک بود که به آنها لباس سه فرزانه ای را که به خیرمقدم ولادت عیسی می روند پوشانده بودند. در توضیح عکس آمده بود که یکی از کودکان مسلمان است، یکی هندو، و دیگری مسیحی است. نکته ی به اصطلاح گیرای قضیه این بود که آن کودکان همگی در جشن ولادت عیسی شرکت می کنند.

اما نکته ای که جذاب و گیرا نیست این است که آن کودکان همگی چهارساله بودند. شما چطور می توانید یک کودک چهارساله را مسلمان یا هندو یا یهودی بخوانید؟ آیا می توانید از یک کاپیتالیست چهارساله صحبت کنید؟ از یک نئو-جدایی طلب چهارساله چطور؟ یا از یک لیبرال جمهوریخواه چهار ساله؟ عقایدی در مورد عالم و آدم هستند که کودک با رشد یافتن امکان می یابد خود در موردشان به قضاوت بنشیند. اما دین یکی از حیطه های فرهنگی ماست که در مورد آن مطلقاً، و بدون ذره ای چون و چرا، می پذیریم که والدین مطلقاً و مسلماً حق دارند تکلیف عقاید کودکان شان را تعیین کنند، که کودک چگونه بار آید، و چه عقایدی در مورد عالم، حیات، و هستی پیدا کند. [مسلم می دانیم که "الناس علی دین آبائهم" باشند.م]. ملاحظه می کنید که مقصودم از سوءاستفاده ی ذهنی از کودکان چیست؟

حال ببینیم تعلیمات دینی از ما انتظار تأمل در چه اموری را دارند. یکی از اهداف این تعلیمات می تواند تشویق کودک به اندیشیدن به پرسش های عمیق هستی، و دعوت آنان به فراروی از ملالت دغدغه های زندگی روزمره و اندیشیدن به امور متعالی تر باشد. علم می تواند دیدگاهی به حیات و جهان ارائه دهد، که چنان که گفتم، الهام شاعر را سرافکننده می کند، تا چه رسد به همه ی نظام های ایمانی دوبدو متناقض و سنت های دینی نومیدکننده ی ادیان جهان.

برای مثال، اگر در کلاس تعلیمات دینی، با کودکان در مورد عمر کیهان صحبت کنیم، چگونه ممکن است انگیزه نشوند؟ فرض کنید، هنگام مرگ عیسی، خبر آن واقعه به بیشترین سرعت ممکن در جهان به

سوی خارج از زمین گسیل شده باشد. این خبر ناگوار تاکنون به کجا رسیده است؟ طبق نظریه ی نسبیت خاص، پاسخ این است که این خبر تحت هیچ شرایطی نمی تواند بیش از یک پنجم کهکشانشان ما را طی کرده باشد، و نمی تواند بیش از یک هزارم فاصله ی ما با نزدیک ترین کهکشانشان به ما از میان 100 میلیون کهکشانشان جهان همسایه را را پیموده باشد. محتملاً بیشتر جهان در قبال تولد، مصائب و مرگ عیسی خمی به ابرو نیاورده است. حتی خبر دوران سازی مانند پیدایش انواع جانداران بر کره ی زمین، بیش از چند خوشه ی کهکشانی همسایه ی ما را نپیموده است. گرچه تمام کل تاریخ بشر و فرهنگ انسانی مقیاس زمینی ما بسیار طولانی است، اما اگر کل در قیاس با کل زمانی که حیات بر زمین پدیدار شده به این می ماند که اگر دست هایتان از هم باز کنید و فاصله ی بین دو دست را معادل بازه ی حیاتیتمندی زمین بگیرید، کل تاریخ بشر بیش از مقدار غباری نیست که در هر بار سوهان زدن ناخن از این طول کم می شود. برهان صنع، یکی از مهم ترین بخش های تاریخ دین است، و لازم به گفتن نیست که نباید در کلاس های تعلیمات دینی من از آن غفلت کرد. کودکان باید به ظرایف خیره کننده ی پادشاهی جانوران نظر کنند، آموزه های داروینیسیم و خلقت گرایی را مطالعه کنند و خودشان دست به انتخاب بزنند. فکر می کنم اگر شواهد تکاملی به کودکان عرضه شود، آنها هیچ مشکلی در گزینش نخواهند داشت. نگرانی من این است که وقت کمی به آموزش تکامل اختصاص می یابد، بلکه در بریتانیا و ایالات متحده اساساً وقتی به آموزش تکامل اختصاص داده نمی شود و همه وقت را صرف تعلیم خلقت گرایی می کنند (چه در مدرسه، کلیسا، یا در خانه).

همچنین جالب خواهد بود اگر بیش از یک نظریه ی خلقت به کودکان ارائه شود. در فرهنگ ما نظریه ی غالب همان داستان خلقت اسطوره های یهودی است، که خود برگرفته از اسطوره های بابلی هستند. مسلماً نظریه های خلقت دیگری هم هست، و چه بسا باید برای تعلیم آنها هم باید وقت مساوی صرف شود (البته اگر در این صورت وقت برای آموختن درس های دیگر هم باقی بماند). من آموخته ام که هندوان هم معتقد اند که جهان در یک مشک کره زنی خلق شده است و مردم نیجریه معتقد اند که پروردگار جهان را از فضله ی مورچه آفریده است. مسلماً باید به این داستان ها هم به همان میزان اسطوره ی آدم و حوای سنت یهودی - مسیحی اعتنا شود.

این از سفر آفرینش، حالا به پیامبران بپردازیم. ستاره ی دنباله دار هالی در سال 2062 ناگزیر باز خواهد گشت. پیشگویی های انجیلی و دلفی ای از چنین پیش گویی دقیقی عاجز اند؛ اخترگویان و نوستراداموسیان<sup>§</sup> به خود جرأت پیش گویی دقیق را نمی دهند، و شارلاتانی های خود را در هاله ای از ابهام می پوشانند. در قدیم هنگامی که دنباله دار هالی ظاهر می شد، اغلب آن را نشانه ی نزول بلا می دانستند. اخترگویی در سنت های دینی بسیاری، از جمله هندوئیسم، نقشی مهم ایفا کرده است. سه مرد فرزانه ای که پیش تر از آنها نام بردم، با هدایت یک ستاره به سمت گهواره ی عیسی رسیدند. می توانیم از کودکان بخواهیم تصور کنند که از لحاظ فیزیکی آن اثر به اصطلاح آسمانی بر امور انسانی چگونه بوده است. اتفاقاً رادیوی بی بی سی برنامه ی تکان دهنده ای در سال 1995 پخش کرد که در آن به یک اخترشناس، یک اسقف و یک روزنامه نگار مأموریت داده شده بود تا مسیر آن سه فرزانه را پیجویی کنند. خوب، شما می توانید بفهمید که چرا یک اسقف و یک روزنامه نگار (که اتفاقاً هر دو نویسندگان دینی بودند) به چنین سفر اکتشافی ای اعزام شوند، اما اخترشناس که ظاهراً نویسنده ی محترمی در حیطه ی اخترشناسی بود هم با این گروه همراه شد! در طی سفر، اخترشناس در این مورد حرف می زد که مثلاً وقتی مشتری و زحل در سمت الرأس اورانوس باشند طالع چگونه است، یا حرف

هایی از همین قبیل. او در واقع به اخترگویی اعتقاد نداشت، اما یکی از مسائل فرهنگ ما این است که به مردم می آموزد تا در مورد طالع بینی و اخترگویی تساهل پیشه باشند، و حتی با آن تفریح کنند - به حدی که حتی مردمان دانشور هم که به اخترگویی اعتقادی ندارند، آن را تفریح بی ضرری می یابند. در حقیقت من اخترگویی را خیلی جدی می گیرم: من آن را به این خاطر خیلی مهلک می یابم که زیرآب عقلانیت را می زند. و به همین خاطر می خواهم آن را برافتاده ببینم.

اما وقتی در درس تعلیمات دینی به بحث اخلاق می رسیم، فکر نمی کنم علم حرف چندانی برای گفتن داشته باشد، و من به جای آن فلسفه ی اخلاقی عقلانی را می گذارم. آیا کودکان فکر می کنند که معیارهای مطلق برای خوب و بد هست؟ اگر این طور باشد، این معیارها از کجا می آیند؟ آیا می توانید اصول مناسبی برای خوب بد وضع کنید، مثلاً "چنان رفتار کن که با تو رفتار می کنند" یا "بیشترین خیر برای بیشترین کسان" (حالا این عبارت هر معنایی که داشته باشد)؟ شخصیت اخلاقی شما هرطور که باشد، این پرسش فرخنده ای است که، به عنوان یک تکامل گرا، به جای اینکه پرسیم اخلاقیات از کجا ناشی می شوند؛ پرسیم مغز آدمی چه مسیری را پیموده تا به تمایل اخلاقی، به حس خوبی و بدی، رسیده است؟

آیا باید جان انسان را ارزشمند تر از هر جان دیگری بدانیم؟ آیا باید دیوار بلندی به دور هوموساپینس [نام زیست شناختی گونه ی انسان هوشمندم] بکشیم، یا باید بگوییم که گونه های دیگری هم هستند که مستحق همدلی انسانی اند؟ آیا، مثلاً، باید به کسانی پیوندیم که همه ی دغدغه شان جان آدمی است، و برای جان جنینی که قابلیت هایش بیش از یک کرم نیست ارزشی بیش از جان یک شامپانزه ی زنده و متفکر و حساس قائل شویم؟ بر چه مبنا می توان این حصار تقدیس به دور هوموساپینس را توجیه کرد - که حتی ریزه های بافت های جنینی را هم در بر می گیرد؟ (وقتی با دیدگاه تکاملی به قضیه نگاه کنید، این تمایز قائل شدن چندان بخردانه نمی نماید). اگر ما و شامپانزه نیاکان تکاملی مشترکی داشته باشیم، آیا این حصار ناگهان فرو نمی افتد؟

خوب حالا به بحث آخر، یعنی بحث آخرت شناسی پردازیم. می دانیم که مطابق قانون دوم ترمودینامیک همه ی پیچیدگی ها، همه ی حیات، همه ی خنده ها و گریه ها، سرانجام به هیچی سرد پایانی ره می برند. این پیچیدگی ها، و خود ما، نمی توانیم بیش از قمار محلی کوچکی در آستانه ی مگاک یکنواختی باشیم. می دانیم که جهان در حال انبساط است و چه بسا تا ابد در این حالت بماند، گرچه ممکن هم هست که مجدداً رو به انقباض گذارد. می دانیم که هر چه بر سر جهان بیاید، بالآخره حدود 60 میلیون قرن بعد خورشید زمین را به درون خود می کشد.

خود زمان در لحظه ی مشخصی آغاز شده است، و ممکن است در لحظه ی مشخصی پایان یابد - یا نیابد. همچنین زمان می تواند در گوشه هایی از فضا، که سیاهچاله نام دارند به طور محلی پایان یابد. چنین می نماید که قوانین جهان برای همه ی جهان صادق اند. چرا چنین است؟ آیا ممکن است در گوشه ای از جهان این قوانین تغییر کنند؟ اگر بخواهیم گمان پردازی کنیم، می توان گفت که زمان می تواند با قوانین جدید فیزیک، و ثابت های جدید فیزیکی آغاز شود. و حتی برخی پیشنهاد کرده اند که ممکن است جهان های فراوانی در کار باشند، که هر یک چنان تمام و کمال جدای از دیگران اند که در نظر بقیه ی جهان ها وجود ندارند. در اینجا نیز می توان از انتخاب داروینی میان جهان ها سخن به میان آورد. پس اگر قرار باشد علم را به مثابه نوعی تعلیمات دینی به کار گیریم، به خوبی از پس این کار بر می آید. اما این کافی نیست. به باور من قدری آشنایی با انجیل به کار هر کسی که در پی آموختن ادبیات انگلیسی

است می آید. نقل قول از انجیل و کتاب ادعیه ی عامه، به تنهایی 58 صفحه از دیکشنری نقل قول های انگلیسی آکسفورد را اشغال کرده اند. تعداد صفحات نقل قول های این دیکشنری تنها در مورد شکسپیر افزون تر از این است. من فکر می کنم اگر کودک بخواند ادبیات انگلیسی بخواند، این کار بدون مطالعه ی انجیل ره به جایی نمی برد.

حال برگردیم به این اتهام که علم هم یک جور دین است. قوی ترین صورت این اتهام – که اغلب مرا به عنوان یک دانشمند و نیز خردگرا در مظان آن قرار می دهند – این است که شور و تعصب دانشمندان هم به قدر دینداران عظیم است. گاهی ممکن است ذره ای حقیقت در این اتهام باشد؛ اما در طریقت تعصب و حماقت ما دانشمندان تنها تازه کاران بی دست و پایی بیش نیستیم. ما از مجادله با کسانی که با ما مخالف اند متلذذ می شویم. اما آنها را نمی کشیم. اما مایلم حتی خفیف ترین شکل اتهام خیره سری را هم این چنین رد کنم. تفاوت بسیار بسیار مهمی هست میان اعتقاد سرسختانه به عقیده ای، به این خاطر که آن را به خوبی آزموده ایم و شواهد استواری به نفع آن داریم، و اعتقاد سرسختانه به عقیده ای، به این خاطر که بر ضمیر ما مکشوف شده، یا بر ضمیر کسی که قرن ها پیش می زیسته مکشوف شده، و در طی قرون و اعصار، سنت هاله ای قدسی به آن پوشانده است. میان باوری که با ذکر شواهد و به طور منطقی آماده ی دفاع از خود است و باوری که هیچ شاهدهی جز سنت، مرجعیت، یا وحی بر صحت خود ندارد، تفاوت از زمین تا آسمان است.

<sup>a</sup> مطابق انجیل، حواری عیسی مسیح که به صحت وجود رستاخیز شک داشت و تا پیش از آنکه عیسی با تماس دست خود زخم او را شفا نداد، رستاخیز را باور نکرد. م

\* خواننده توجه دارد که این سخنرانی مربوط به سال 1996 است. با تلاش نیروهای سکولار، امروزه دیگرین اجبار به گذراندن درس تعلیمات دینی در بریتانیا و بیشتر کشورهای اروپایی لغو شده، و امروزه دانش آموزان می توانند به جای آن درس اخلاق را انتخاب کنند. م

§ نوستراداموس طبیب و پیشگوی مشهور فرانسوی عصر رنسانس (قرن هفدهم).